

به مناسبت پنجاهمین سال انتشار کتاب «اقتصاد سیاسی رشد» نوشته پل باران

نظام جهانی امپریالیستی

درک نظام امپریالیستی به مفهوم غالب امروزی آن یعنی بهره‌کشی شدید اقتصادی از کشورهای محیطی توسط کشورهای مرکزی که موجب شکاف هرچند وسیع‌تر و فزاینده میان کشورهای ثروتمند و فقیر شده است در نقد کلاسیک مارکسیستی از سرمایه‌داری عموماً وجود نداشت.

آغاز پیدایش این دیدگاه در واقع برمی‌گردد به دهه‌ی ۱۹۵۰ به‌ویژه به ۵۰ سال پیش با انتشار «اقتصاد سیاسی رشد» نوشته پل باران.^۱

چاپ این اثر به برانگیختن تدوین تئوری مارکسیستی نظام جهانی و وابستگی کمک فراوان کرد. خدمت اصلی پل باران در این راه همانا کمک به نشان دادن راه جدیدی برای دیدن پدیده امپریالیسم بود. حال پس از گذشت نیم‌قرن از انتشار کتاب، مهم این است از خود بپرسیم: این رویکرد (روش) جدید چه بود و چه تفاوتی با برداشتهای غالب [قبلی] داشت؟ و اکنون در واکنش به دگرگونی شرایط تاریخی چه تغییرات دیگری در درک ما از امپریالیسم لازم است.

برخورد کلاسیک مارکسیستی درباره گسترش سرمایه‌داری در سطح جهانی اغلب به‌صورت نظریه‌ای ناپخته به شکل مسیری موزون و تک‌خطی توصیف شده است. منشأ چنین تعبیری از دیدگاه مارکس اغلب برمی‌گردد به جمله معروف او در پیشگفتار چاپ اول کتاب «کاپیتال» که در آن مارکس کوشش دارد به خوانندگان آلمانی‌اش توضیح دهد که تحلیل او گرچه پایه در شرایط انگلیس یعنی پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری دارد اما در نهایت در مورد آلمان هم صدق می‌کند.

مارکس با نقل‌قول از شاعر رومی هوراس^۲ می‌نویسد: «داستان درباره تو هم صدق می‌کند. کشور از نظر صنعتی پیشرفته‌تر فقط تصویر آینده کشور کمتر پیشرفته را به او نشان می‌دهد.»^۳

مارکسیست‌های بین‌الملل دوم و سوم این جمله را به‌عنوان قانون جهان‌شمول در مورد تمام شرایط تاریخی تعبیر کردند.

اما خود مارکس در زمینه‌های دیگر تاریخی به راه‌های توسعه متفاوتی اشاره می‌کند. او در «کاپیتال» می‌نویسد «[زیر سیطره سرمایه‌داری صنعتی] تقسیم‌کار بین‌المللی تازه‌ای به وجود می‌آید که در آن یک بخش از جهان به تولیدکننده محصولات کشاورزی برای بخش دیگر جهان که عمدتاً صنعتی باقی می‌ماند تبدیل می‌شود». مارکس در نوشته‌های دیگری در دهه‌ی ۱۸۶۰ درباره تحمیل آنچه امروز آن را شرایط وابستگی می‌نامیم به کشورهای چینی ایرلند و هند بحث می‌کند.

¹ Paul A. Baran, *The Political Economy of Growth* (New York: Monthly Review Press, 1957)

² هوراس با نام کامل کوینتوس هوراسیوس فلاکوس (به لاتین: Quintus Horatius Flaccus) (۶۵-۸ ق. م) از شاعران سرشناس رومی است.

³ Karl Marx, *Capital*, vol. 1 (New York: Vintage, 1976), 90. In referring to "The tale is told of you" Marx was quoting from Horace's *Satires*, Bk 1, Satire 1, in which Horace, influenced by Epicurus, had written a critique of the amassing of wealth. For those of his readers who failed to see themselves in this portrait of greed he wrote: "Change the name, and the tale is told of you!"

در پیشگفتار سال ۱۸۸۲ به چاپ روسی مانیفست او آغاز انقلاب جهانی را در روسیه یعنی کشوری عمدتاً محیطی می‌بیند. در نامه معروف خود به ورا زاسولچ،^۴ مارکس این دیدگاه را مطرح می‌کند که انقلاب در کمون‌های کشاورزی روسیه ممکن است از مرحله سرمایه‌داری ببرد.

نظریه‌پردازان مارکسیست بعدی به‌ویژه لنین و لوکزامبورگ نیز در تحلیل‌های خود از امپریالیسم وجود وابستگی و توسعه ناموزون (غیر تک‌خطی) را توضیح داده‌اند. به‌طور مثال لنین به امریکای لاتین به‌عنوان «کشورهای وابسته‌ای که از نظر سیاسی مستقل اما در واقع از نظر مالی و دیپلماتیک در تاروپود وابستگی گرفتارند» نام می‌برد.

اما پیروان اولیه مارکس اغلب در میان چارچوب «داستان درباره توهّم صدق می‌کند» در جا زدند. [بعد از جنگ دوم جهانی] وقتی که زنجیرهای استعمار پاره شد تصور بر این بود که مستعمرات قبلی در موقعیتی خواهند بود که بتوانند راه پیشرفت در پیش گیرند.^۵

نظریه پل باران درباره توسعه‌نیافتگی

تشخیص اینکه مسئله توسعه مشکلی بسیار بنیانی‌تر دارد – یا آنچه امروز «توسعه توسعه‌نیافتگی» می‌خوانیم – حتی در میان متفکرین سوسیالیست نیز به‌کندی صورت گرفت. واقعیت این است که کشورهای اروپایی بخش عظیمی از جهان را در قرون اولیه عصر سرمایه‌داری زیر استعمار خود کشاندند؛ اما اختلاف پیگیر و سیستماتیک توسعه اقتصادی میان کشورهای پیشرفته و مستعمره مانند آنچه بعداً ظاهر شد هنوز آن‌چنان آشکار نبود.

در سال ۱۸۳۰ یعنی دوران جوانی مارکس، کشورهایی که اکنون «جهان سوم» می‌نامیم توان تولید ۶۰ و نه دهم درصد از فرآوردهای صنعتی جهان را در دست داشتند. در سال ۱۸۶۰، دهه‌ای که مارکس مشغول نوشتن کاپیتال بود، این توان تولیدی به ۳۶/۷ درصد کاهش‌یافته بود. به ۱۹۵۳ که می‌رسیم – نزدیک به زمانی که پل باران کتاب «اقتصاد سیاسی رشد» را نوشت- این توان تولیدی به ۶/۵ درصد تقلیل پیدا کرد.

سهم چین از تولیدات صنعتی جهان که در سال ۱۸۰۰، ۳۳/۳ درصد بود در سال ۱۹۰۰ به ۶/۳ درصد و در سال ۱۹۵۳ به ۲/۳ درصد رسید. همان‌گونه که David Christian اشاره می‌کند: «وضع جهان سوم دوران قرن بیستم در سال ۱۷۵۰ هیچ نمی‌توانست قابل‌درک باشد [چراکه] در آن موقع کشورهای جهان سوم تقریباً ۷۵ درصد از تولید صنعتی جهان را در دست داشتند. به پایان قرن بیستم که می‌رسیم کمتر از ۱۵ درصد تولید جهان را در دست دارند.»^۶

پس از جنگ جهانی، در نتیجه فروپاشی سیستم استعماری، کشورهای جدیدی به‌سرعت پا به عرصه وجود گذاشتند. دولت‌های سرمایه‌داری اصلی زیر فشار جنگ سرد، لازم دیدند به این کشورهای تازه آزاد شده وعده پیشرفت دهند. پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ چالش بزرگی پیش روی نظام امپریالیستی گذاشت. [از این رو] کسب‌وکار تمام‌عیار جدیدی در مورد تئوری‌های اقتصاد توسعه و مدرنیزاسیون سیاسی – اجتماعی به وجود آمد تا جای بحث‌های گذشته درباره جنبه «تمدن‌بخش» استعمار گذاشته شوند.

معروف‌ترین کتاب رایج در زمینه توسعه که در سال‌های اول بعد از جنگ به چاپ رسید کتاب «مراحل رشد اقتصادی» نوشته دبلیو. دبلیو راستو بود که زیر عنوان آن به‌طور چشمگیری عبارت بود از «یک مانیفست غیر کمونیستی» در این کتاب راستو شرح می‌داد که تمام کشورهای جهان ناچارند از ۵ مرحله بگذرند: ۱- جامعه سنتی ۲- مرحله آمادگی برای جهش ۳- مرحله جهش ۴- حرکت به‌سوی بلوغ ۵- دوران مصرف در مقیاس وسیع.

^۴ ورا ایوانوفا زاسولچ زاده ۲۷ ژوئیه ۱۸۴۹ - درگذشته ۸ مه ۱۹۱۹ مبارز و نویسنده و انقلابی کمونیست روسی بود. زاسولچ از نسل قدیمی رهبران کمونیست روسیه به شمار می‌آمد که به جوان تراهی چون لنین پیوست و نشریه ایسکرا را با هم بنیاد گذاشتند.

^۵ Marx, *Capital*, vol. 1, 579-80; V.I. Lenin, *Imperialism, the Highest Stage of Capitalism* (New York: International Publishers, 1939), 85; Kenzo Mohri, "Marx and Underdevelopment," *Monthly Review* 30, no. 3 (April 1979): 32-42; Sunti Kumar Ghosh, "Marx on India," *Monthly Review* 35, no. 8 (January 1984): 39-53; Teodor Shanin, ed., *Late Marx and the Russian Road* (New York: Monthly Review Press, 1983).

^۶ David Christian, *Maps of Time* (Berkeley: University of California Press, 2004), 406-09, 435; Paul Bairoch, *The Main Trends in National Economic Disparities Since the Industrial Revolution*, in Bairoch and Maurice Levy-Leboyer, eds., *Disparities in Economic Development Since the Industrial Revolution* (New York: St. Martin's Press, 1981), 7-8.

بدیهی است که در چنین روندی، مرحله تعیین‌کننده، شرایط آمادگی برای جهش باشد، مرحله‌ای که در آن بنیادهای فرهنگی و تکنولوژیک انقلاب صنعتی پایه‌گذاری می‌شود و نیز خود مرحله جهش که طبق نظریه راستو در درجه اول با افزایش ناگهانی پس‌اندازها از ۵ درصد به ۱۰ درصد معین می‌شد [انباشت اولیه سرمایه] ^۷ نتیجه نهایی موردتردید او نبود، اما سؤال واقعی این بود که این کشورها چه موقع از مراحل ذکرشده گذر می‌کنند؟ راستو این‌طور استدلال می‌کرد که برای سرعت بخشیدن به مرحله آمادگی برای جهش باید فرهنگ غرب، چارت‌های غرب و سرمایه غرب به آن‌ها تزریق شود تا بر سکون فرهنگی - اقتصادی گذشته خود فائق آیند.

کتاب "اقتصاد سیاسی رشد" پل باران این نظریات غالب را به چالش گرفت. استدلال او این بود که شیوه رخنه امپریالیسم در کشورهای توسعه‌نیافته چنان بوده است که بافت اجتماعی پیشین این کشورها را نابود و توسعه بعدی آن‌ها را دچار انحراف و مسخ‌شدگی کرده است. نتیجه این پدیده به وجود آمدن شرایط پایدار وابستگی بوده است.

طبق این استدلال، کشورهای توسعه‌نیافته از جهت تقسیم‌کار جهانی به‌طور سیستماتیک و حساب‌شده‌ای زیر تابعیت کشورهای پیشرفته قرار گرفته‌اند. بدیهی است که پل باران نخستین کسی نبود که چنین استدلالی را ارائه می‌داد. نشانه‌هایی از این دیدگاه در نوشته‌های مارکس و لنین نیز دیده می‌شود. Jose Carlos Mariategui، مارکسیست اهل پرو در سال‌های دهه ۱۹۲۰ برای توضیح اقتصاد مسخ‌شده پرو که از دوران صدور گوانو (مدفوع پرندگان) در اوایل قرن ۱۹ آغاز می‌شود نظریاتی در این راستا ارائه داده است و از لزوم انقلابی ملی و بومی [برای تصحیح این مسخ‌شدگی] نام برده است.

طرح یک تئوری تقریباً سیستماتیک و هم‌جانبه وابستگی در مورد کشورهای امریکای لاتین برمی‌گردد به نوشته‌های اقتصاددان آرژانتینی Roul Prebisch و کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای امریکای لاتین در اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰.

پربیش به وابستگی خارجی کشورهای محیطی به کشورهای مرکزی اقتصاد جهانی و عدم توازن سیستماتیک و حساب‌شده تجاری به وجود آمده میان این دو بخش اشاره می‌کند. به نظر او کشورهای توسعه‌نیافته به چنان تقسیم‌کار جهانی وابسته شده‌اند که نتیجه‌اش صدور کالاهای اولیه با ارزش افزوده کم و واردکردن کالاهای صنعتی با ارزش افزوده بالا و در نتیجه قرار گرفتن ساختاری آن‌ها در موقعیتی نامساعد است.

این نوع توسعه‌نیافتگی به هیچ رو شبیه عقب‌ماندگی اولیه و پیشین یعنی نبود پیشرفت و توسعه نیست. [عقب‌ماندگی نوع فئودالی]

کنفرانس سال ۱۹۵۵ باندونگ در اندونزی جنبش غیر متعهدها را پایه‌گذاری کرد. این سرآغاز ظهور دیدگاه مشخص کشورهای جهان سوم درباره امپریالیسم و توسعه‌نیافتگی بود.

پل باران همه‌ی این نظرات را به‌صورت نقد مارکسی و منظمی درآورده در برابر ایدئولوژی توسعه اقتصادی بورژوایی قرارداد و پیش‌فرض‌های قبلی درون مارکسیسم را نیز کنار گذاشت. او می‌گوید:

«مسئله‌ای که بی‌درنگ مطرح می‌شود این است که چرا در کشورهای عقب‌مانده سرمایه‌داری هیچ پیشرفتی در راستای نوع شناخته‌شده توسعه سرمایه‌داری در تاریخ کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری روی نمی‌دهد و چرا پیشرفت در کشورهای "جهان سوم" یا خیلی آهسته بوده و یا بکلی وجود نداشته است؟»

در آستانه عصر مدرن چه در آسیا و چه در اروپا نظام‌های پیش سرمایه‌داری در حال "پوسیدگی و متلاشی شدن" بودند. "سمت‌وسوی عمومی حرکت [به‌سوی توسعه] در همه‌جا یکسان بود" پل باران در راستای بحث مارکس استدلال می‌کند که اگر به خاطر اثرات مسخ‌کننده نبود "کشوری که پیشرفته‌تر است تصویر آینده کمتر پیشرفته را نشان می‌داد" [یا به عبارتی کشورهای عقب‌مانده امروز نیز انقلاب صنعتی خود را پشت سر می‌گذاشتند]

⁷ Walt Restow, *The Stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto* (Cambridge: Cambridge University Press, 1961), 39. See also Paul Baran, *The Longer View* (New York: Monthly Review Press, 1969), 52-67.

با این همه واقعیت خیره‌کننده این است که مردم و مناطق کشورهای محیطی در راستای راه توسعه مستقل سرمایه‌داری پیش نرفتند. پاسخ پل باران به این پرسش این بود که این پدیده نتیجه "ماهیت نوع توسعه در خود کشورهای اروپای غربی ... و اثرات رخنه سرمایه‌داری اروپای غربی در دیگر کشورها است". این رخنه در هم‌جا یکسان نبود و دو شکل به خود گرفت:

- ۱- شکل اول برقراری کلونی‌های اروپایی در امریکای شمالی و استرالیا بود که منجر به توسعه مستقل آن‌ها گردید.
- ۲- شکل دوم در کشورهای امریکای لاتین، آفریقا و آسیا یعنی جاهایی اتفاق افتاد که مناطقی وسیع‌تر با جمعیت بیشتر و فرهنگ بومی غالباً پیشرفته‌تری داشتند. کشورهای اروپای غربی در بخش دوم دست به غارت عریان تجاری زده و ثروت‌های عظیمی از کشورهای قربانی خود چپاول کردند.

این کار منجر به انتقال منابع و ثروت‌های عظیمی از آنجا گردید و ضربات کاری به این کشورها وارد کرد. اقتصاد این کشورهای "دهنده" موجب تغذیه و وقوع انقلاب صنعتی اروپا شد درحالی‌که خود این کشورها به‌طور سیستماتیک عقب نگه‌داشته شدند بدین ترتیب نقش گسترش سرمایه‌داری در کشورهای محیطی موانع سهمگینی بر سر راه توسعه این کشورها به وجود آورد و موجب ظهور نظام امپریالیستی گردید که از این طریق خود را تداوم می‌بخشید [رابطه سلطه و تابعیت با این کشورها].^۸

قدرت تحلیلی پل باران در طرح مفهوم مازاد اقتصادی از سوی او نهفته بود. او با طرح این مفهوم می‌خواست با این ایدئولوژی غالب و تکراری مقابله کند که گویا عواملی چون کمبود سرمایه و مهارت فنی یا زیادی جمعیت می‌تواند عملکرد اقتصادی نارسا و ضعیف کشورهای توسعه‌نیافته را توضیح دهد.

تعریف پل باران از مازاد اقتصادی عبارت است از تفاوت میان بازده اقتصاد و مصرف در اقتصاد کشوری معین است. مازاد اقتصاد واقعی، مازاد اقتصاد بالقوه و مازاد اقتصادی با برنامه. مازاد اقتصاد واقعی عبارت است از: «تفاوت میان بازده جاری جامعه و مصرف جاری آن» است. این همان مازاد یا پس‌انداز است که در تئوری‌های اقتصادی از آن نام‌برده می‌شود. مازاد واقعی و تحقق‌یافته در کشورهای توسعه‌نیافته با این مفهوم کاملاً ناچیز است و در نتیجه به این برداشت می‌شود که مسئله این کشورها کمبود سرمایه یا نبود مازاد (یا پس‌انداز) برای سرمایه‌گذاری است.

مازاد اقتصادی بالقوه چنین تعریف می‌شود: «تفاوت میان بازده اقتصادی در شرایط طبیعی و سطح تکنولوژیک معین که می‌تواند با کمک منابع تولیدی قابل‌استفاده به دست آید و آنچه مصارف اساسی در نظر گرفته می‌شود» تفاوت میان مازاد واقعی و بالقوه را با داده‌های آماری زیر می‌توان دریافت: ۱- مصرف بیش از اندازه جامعه ۲- اتلاف بازده در اثر وجود کارگران غیر مولد ۳- اتلاف بازده در اثر بیکاری آشکار و پنهان.

نکته در اینجا است که گرچه در کشورهای توسعه‌نیافته مازاد واقعی معمولاً ناچیز است اما مازاد اقتصادی بالقوه‌ای که می‌تواند از طریق فرایند دگرگونی بنیانی در سازمان‌دهی اجتماعی بسیج شود معمولاً بسیار زیاد است.

منظور از مازاد اقتصادی با برنامه در مورد شرایط کاملاً متفاوت سوسیالیستی صدق می‌کند و این‌طور تعریف شده است: «تفاوت میان بازده "بهینه" جامعه در شرایط تاریخی معین از جهت طبیعی و تکنولوژیک در شرایط کاربرد "بهینه" و با برنامه همه نیروهای مولد قابل‌دسترس و شکل معین از مصرف "بهینه" معین». مازاد با برنامه شامل "سیاست علمی حفظ منابع انسانی و طبیعی" است.^۹

پل باران بر تفاوت‌های بزرگ شرایط در کشورهای توسعه‌نیافته آگاه بود. او چنین استدلال می‌کرد که شرایط مشترکی [میان آنان] وجود دارد که طرح مسئله این کشورها به‌طور جمعی را در سطح بالایی از تجربه توجیه می‌کند. ویژگی‌های مشترک این کشورها به‌قرار زیر است: ۱- تاریخ رخنه کشورهای امپریالیستی در آن‌ها ۲- درآمد سرانه پائین و سطح پائین توسعه ۳- موانع مشابه داخلی و خارجی بر سر راه توسعه آن‌ها در اثر تاریخ استعمار و امپریالیسم.

از آنجاکه تمام این کشورها عقب‌مانده‌تر از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌اند، هدف رسیدن سریع به سطح کشورهای اخیر فقط مستلزم خیزش صنعتی نیست بلکه نیاز به رشد اقتصادی ۸ تا ۱۰ درصد در سال به مدت طولانی در مقایسه رشد متوسط و تاریخی

^۸ Baran, *Political Economy of Growth*, 136-43.

^۹ Baran, *Political Economy of Growth*, 22-43.

۳ درصد در سال دارند. چنین نرخ رشدی قبلاً اتفاق افتاده است. ایالات متحده در نیمه دوم دهه ۱۸۹۰ از رشد ۸ درصد برخوردار بود و ژاپن میان سال‌های ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۳ رشد ۸/۶ درصد داشت. اتحاد جماهیر شوروی میان سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۰ رشد سالانه‌ای بیش از ۱۰ درصد داشت. پس مسئله این است که مازاد اقتصادی را چگونه می‌توان به‌طور عقلانی بکار انداخت تا بجای عقب ماندن بیشتر نسبت به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به هدف رسیدن به آن‌ها دست‌یافت.

چنین چهارچوب فکری پل باران را بر آن داشت وضعیت طبقاتی و نفوذ امپریالیستی در کشورهای توسعه‌نیافته را که موجب استفاده یا سوءاستفاده از مازاد اقتصادی بالقوه جامعه می‌شود مورد توجه قرار دهد. این چیزی است که او "ریخت‌شناسی عقب‌ماندگی" می‌خواند. در این زمینه او توجه خود را بر چهار منبع خونریزی (اتلاف) مازاد بالقوه اقتصادی مربوط به ساخت طبقاتی حاکم در کشورهای توسعه‌نیافته متمرکز کرده و بر نقش عوامل زیر انگشت می‌گذارد.

- ۱- طبقه ملاکین نیمه فئودال
- ۲- گستردگی منافع تجار و انواع رباخواران
- ۳- قشر کوچک بورژوازی صنعتی و انحصاری با گرایش به وابستگی به مؤسسات خارجی
- ۴- سرمایه‌های خارجی
- ۵- دولت

کل ساختمان مسخ‌شده‌ای که در این کشورها به وجود می‌آید به اتلاف و هدر دادن ثروت‌ها گرایش دارد. از مصارف تجملی توسط ثروتمندان گرفته تا هدر دادن تولیدات و مصرف نادرست مازاد اقتصادی در اثر سازمان‌دهی غیرعقلانی و اتلاف گر و بیکاری و کم‌کاری مزن. در اثر این ناهنجاری‌ها دستگاه دولتی شکل زشتی به خود می‌گیرد که این خود بازتاب روابط طبقاتی انگلی موجود است. بقول پل باران: «نتیجه این وضع عبارت از ائتلاف سیاسی - اجتماعی میان سرمایه‌داران وابسته (کمپرادور) ثروتمند، انحصارگران قدرتمند، و زمین‌داران بزرگ است که هدف آن‌ها دفاع از نظام نیمه فئودال - تجاری موجود است». اعضای هیئت حاکمه کشورهای توسعه‌نیافته گرایش دارند بخش وسیعی از مازاد اقتصادی را که در اختیار دارند در خارج سرمایه‌گذاری کنند تا «از کاهش ارزش پول محلی حفاظت کنند و یا منبع ذخیره‌ای برای فرار آینده آن‌ها در اثر طغیان‌های اجتماعی - سیاسی کشورشان باشد»

بدین ترتیب به هر طرف که نگاه می‌کنیم بر سر رامکار انداختن مازاد در راه سرمایه‌گذاری موانعی وجود دارد که منجر به عملکرد بسیار عقب‌افتاده اقتصادی و گسترش فقر می‌شود که خود موجب نوعی حلقه معیوب می‌گردد. او می‌نویسد: «همان‌گونه که سرمایه‌گذاری، خود موجب تحرک می‌گردد، نبود سرمایه‌گذاری به‌عکس موجب تداوم رکود و فقر می‌گردد».^{۱۰}

عنصر پراهمیت در اقتصاد سرمایه‌داری محیطی، ماهیت از هم‌گسیخته و سمت‌گیری آن به‌سوی خارج است. وابستگی اقتصادی این کشورها به سرمایه‌های خارجی و بازار کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و نه رفع نیازهای داخلی کشور چنین چیزی را الزام‌آور می‌کند این وابستگی اشکال مختلف به خود می‌گیرد. از جمله: پرداخت بخشی از مازاد اقتصادی به سرمایه‌گذاری خارجی و سرمایه‌گذاری بخش دیگر توسط انحصارات فراملی در این کشورها.

بقول پل باران: «گرچه میان کشورهای توسعه‌نیافته تفاوت‌های بزرگی وجود دارد اما از جهت مقادیر سودی که صرف سرمایه‌گذاری در اقتصاد خودشان می‌گردد و یا توسط سرمایه‌گذاران خارجی بیرون برده می‌شود در مجموع بخش بزرگی از مازاد اقتصادی جهان توسعه‌نیافته دائماً به حساب بهره و سود به کشورهای پیشرفته انتقال یافته است. اما بدترین جنبه این پدیده این است که مشکل بتوان گفت آنچه به توسعه اقتصاد کشورهای توسعه‌نیافته ضربه اصلی را وارد می‌کند آیا بیرون کشیده شدن مازاد اقتصادی توسط سرمایه‌های خارجی است یا سرمایه‌گذاری مجدد آن توسط انحصارات خارجی است»

سمت‌وسوی سرمایه‌گذاری‌های مجدد معمولاً به‌طرف اقتصاد صادراتی است که معمولاً یا برای صدور مواد خام یا فرآورده‌های کشاورزی نیمه ساخته، مواد معدنی و یا مواد اولیه دیگر است. و این نوع صادرات جای آنکه پیوندهای توسعه داخلی را تقویت کند تضعیف کرده و از پدیده "اثر مفید و سرعت بخش (Snowball effect)" سرمایه‌گذاری جلوگیری می‌کند.

¹⁰ Baran, *Political Economy of Growth*, xxix, 280-81, 175-77, 195.

نرخ استثمار در بخش‌های وسیعی از اقتصادهای جهان سوم به دلیل سطح مزد پایین که خود نتیجه بیکاری و کمکاری وسیع است به‌طور وحشتناکی بالاست و این نیز موجب می‌شود که بازار داخلی گسترش پیدا نکند. « کشورهای توسعه‌نیافته معمولاً زنده‌ای از بازار داخلی سرمایه‌داری غرب است». این مسئله از تخصیص عقلانی منابع و حتی حفظ بازار اقتصادی به‌دست‌آمده جلوگیری می‌کند.

علاوه بر آن امپریالیسم چپ‌ولگر در جستجوی انباشت سرمایه و نادیده گرفتن غنایم دیرپای طبیعت، شرایط بازتولید زمین را نیز در چنان ابعادی به یغما می‌برد که حتی از ضرباتی که کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به محیط زیست خود زده‌اند نیز فراتر می‌رود.

رابطه دیالکتیکی امپریالیسم و توسعه‌نیافتگی از هم‌جا بیشتر در مورد آن کشورهای عمده جهان سوم آشکار است که صادرکننده مواد اولیه اصلی بوده‌اند. پل باران مورد ونزولا، از جمله کودتای ۱۹۴۸ در آن کشور را به‌دقت مورد مطالعه قرار می‌دهد و نشان می‌دهد چگونه در سال‌های قبل از این کودتا بازار اقتصادی به‌دست‌آمده از درآمد نفت به‌طور فزاینده‌ای صرف توسعه اقتصادی – اجتماعی این کشور می‌شود. او می‌نویسد: زیر سلطه دیکتاتوری مودحمایت انحصارات نفتی آنچه صرف توسعه اقتصادی می‌شود بسیار کمتر از آن چیزی است که [این حکومت] در اختیار دارد و هدف این مخارج نیز نه در جهت بهترین منافع مردم ونزولا بلکه نیازهای سرمایه‌های خارجی است».¹¹

آن کشورهای جهان‌سومی که می‌خواستند با تقویت دستگاه دولتی مخالف [این سیستم‌ها] برای بسیج مازاد اقتصادی بالقوه (که از راه دموکراتیک و چه اقتدارگرا) برای توسعه اقدام کرده و خود را از این دام رها کنند، با دخالت رویارو و مستقیم و غیرمستقیم ایالات‌متحده و دیگر کشورهای سرمایه‌داری روبرو شدند. بدین ترتیب دولت آمریکا برای حفظ منافع بلوک امپریالیستی به‌طور مکرر در این کشورها دخالت نظامی کرد (چه به‌صورت عریان و چه پنهان) تا از توسعه این کشورها جلوگیری کند.

علاوه بر آن پل باران اشاره می‌کند که برای آمریکا فرق نمی‌کرد این چالش از سوی دولت‌ها و جنبش‌های دموکراتیک (مانند ونزولا، گواتمالا و گویان انگلیس)، مبارزات توده‌های محلی و بومی (مانند کنیا، فیلیپین، هند و چین) و یا دولت‌های ملی و اقتدارگرا (مانند ایران، مصر و آرژانتین) باشد. بدین‌سان "عملیات کشنده" به کمک "عملیات خلق‌آویز" آمد تا کشورهای توسعه‌نیافته را سر جای خود بنشانند.

اتلاف منابع برای خرید وسایل نظامی در کشورهای توسعه‌نیافته بخشی از سیستم کنترل توسط امپریالیسم باهدف کمک به رژیم‌های وابسته برای سرکوب نیروهای داخلی بود و نه دفاع از کشور در برابر خارجیان. پل باران می‌نویسد:

«چنین وضعیتی ابعاد یک تراژدی یونان قدیم را به خود می‌گیرد. در اردوگاه‌های نابودگر هیتلری قربانیان را مجبور می‌کردند قبل از آنکه توسط شکنجه گران نازی قتل‌عام شوند، گورهای خود را حفر کنند. در کشورهای توسعه‌نیافته "جهان آزاد" مردم را وامی‌دارند بخش وسیعی از آنچه را می‌تواند صرف رهایی آن‌ها از فقر و بیماری شود به مصرف استخدام مزدورانی برسانند که گوشت دم توپ اربابان امپریالیست خود بوده و از رژیم‌هایی حمایت کنند که وظیفه‌شان تداوم چنین شرایط و بیماری است».

پل باران امکان این را می‌بیند که برخی دولت‌ها بتوانند در راستای سیاست‌های اقتدارگرا مانند دولت میجی (Meiji) در ژاپن (که به نظر او دولت مصر در زمان جمال عبدالناصر نمونه‌ای ممکن بود) یا در راستای خط دموکراتیک – سوسیالیستی [که او به نمونه هند در زمان نهرو اشاره می‌کند] حرکت کرده و در راه توسعه قدم بردارد. اما شانس هر یک از این دو خط مشی برای دستیابی به رشد اقتصادی سریع و موفقیت‌آمیز در آینده نزدیک بعید به نظر می‌رسد، چراکه کل نظام علیه چنین امکانی عمل می‌کرد. او می‌نویسد: «هدف اصلی امپریالیسم در دوران کنونی عبارت از جلوگیری و در غیر آن صورت کند کردن و کنترل توسعه اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته است». این کند کردن و کنترل به معنای نگهداشتن این کشورها در چارچوب سرمایه‌داری و قرار دادن آن‌ها در معرض استثمار و سلطه امپریالیستی است. از این‌رو پل باران به لزوم مبرم و اکثراً انقلابی بیشتر از سوی کشورهای توسعه‌نیافته تأکید دارد. او می‌نویسد:

¹¹ Baran, *Political Economy of Growth*, 174, 184-87, 211-14.

«در کشورهای توسعه‌نیافته شکاف میان آنچه هست و آنچه می‌تواند داشته باشد بسیار چشمگیر است. تفاوت میان ... فلاکت و وحشتناک و زندگی شایسته انسانی؛ میان بدبختی و ناامیدی و شور و شوق پیشرفت، میان زندگی و مرگ صدها میلیون انسان ... برقراری برنامه سوسیالیستی شرط اجتناب‌ناپذیر و اساسی برای دستیابی کشورهای توسعه‌نیافته به پیشرفت اقتصادی - اجتماعی است»

از این جهت او مثال چین را می‌آورد که از "چنبره نظام سرمایه‌داری جهانی" رهانده و منبع الهامبخش و امیدبخش برای تمام کشورهای وابسته و مستعمره گردیده است.^{۱۲}

کتاب "اقتصاد سیاسی رشد" تأثیر عظیمی از خود بجای گذاشت و موجب گردید انبوهی از نوشته‌های رادیکال و مارکسیستی درباره تحلیل وابستگی در امریکای لاتین صورت گیرد. انقلاب ۱۹۵۹ کوبا نقش الهامبخش از آن مهم‌تری در این پدیده داشت. پل باران به همراه لئو هوبرمن و پال سوئزی در سال ۱۹۶۰ به کوبا رفت و با چه گوارا که در آن موقع مسئول بانک مرکزی کوبا بود ملاقات کرد. چه گوارا خود را با دیدگاه و تحلیل پل باران درباره توسعه‌نیافتگی بسیار نزدیک می‌دید.^{۱۳} شماری از تحلیل‌گران تئوری وابستگی در امریکای لاتین و کشورهای کارائیب عبارت بودند از: تئوتونیو دوس سانتوس (Theotonio Dos Santos)، فرناندو هنریک کاردوزو، پابلو گنزalez کازانوا، روی مورو مارینی، والتر رودنی، کلاو توماس و ادواردو گالیانو. آندره گوندر فرانک که در امریکا بود با انتشار کتاب خود «سرمایه‌داری و توسعه‌نیافتگی در امریکای لاتین» و برجسته کردن مقوله «توسعه‌نیافتگی» در ۴۰ سال پیش، اثر بزرگی از خود بجای گذاشت.

سمیر امین در آفریقا در سال ۱۹۵۷ (همان سالی که کتاب پل باران انتشار یافت) در تز دکترای خود نقدی از تحلیل‌های معمول درباره توسعه ارائه داد و بعداً آن‌ها زیر عنوان «انباشت در مقیاس جهانی» انتشار داد.^{۱۴} او بعدها سهم بزرگی در تحلیل وابستگی و نظام جهانی ادا کرد. در هند شرکت‌کنندگان در این دیدگاه عبارت بودند از: آشوک میترا و آمیا کومار باگچی. بخش وسیعی از تئوری مارکسیستی وابستگی بعدها با تحلیل سیستم جهانی ادغام گردید. پیش‌قراول این کار الیور کاکس و امانوئل والرستین بودند.

تئوری وابستگی گرچه اغلب به بحثی کم‌ارزش تقلیل داده شد و توسط نظریه‌پردازان نظام و مارکسیست‌های سنتی سخت موردانقناده قرار گرفت و مرگ آن نیز بارها اعلام شد، اما نقد عمیق‌تر «جهان‌سومی» از امپریالیسم که پل باران و دیگران پایه‌گذاری کردند هنوز پابرجا مانده است.

نقد اصلی و اولیه نظریه وابستگی در سال‌های دهه ۱۹۷۰ تکیه‌اش بر «معجزه اقتصادی» برزیل، مکزیک و آسیای شرقی بود. در بحثی با تفاوت ظریف و جزئی که کاردوزو در برزیل زیر عنوان «توسعه پیوسته به وابستگی» ارائه داد، تئوری وابستگی مطرح‌شده از سوی پل باران و گوندر فرانک به‌عنوان «نوعی بازتولید توسعه‌نیافتگی» توصیف می‌شد. کاردوزو در مقابل این تئوری چنین موضع‌گیری کرد که «رخنه و نفوذ سرمایه‌صنعتی - مالی باعث شتاب‌گیری تولید ارزش اضافی نسبی گردیده، نیروهای مولده را تشدید می‌بخشد... و تأثیراتی شبیه سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته به وجود می‌آورد، جایی که بیکاری و ایجاد کار، بدبختی و ثروت باهم همزیستی دارند» (کاردوزو بعداً به راست گرایش پیدا کرد. در سال ۹۴-۱۹۹۳، وزیر دارائی و در سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۶، رئیس‌جمهور برزیل شد و سیاست‌های نئولیبرالی را در آن کشور پیاده کرد).^{۱۵}

در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ از نظر بعضی‌ها تا مدتی به نظر می‌رسید که نگرش وابستگی اعتبار خود را به‌کلی از دست داده است. سپس هنگامی که صنعتی شدن از نوع جایگزینی واردات، ملهم از نظریه‌پردازان لیبرال تئوری وابستگی در دهه‌ی ۱۹۸۰ شکست‌خورده اعلام شد چنین به نظر می‌رسید که تئوری وابستگی از این جهت نیز با شکست روبرو شده است.

¹² Baran, *Political Economy of Growth*, 10, 12, 197, 219-26, 249-51, 258-61.

¹³ See the 1964 comments by Che, then minister of industries, and of the theoretical organ of his ministry in Leo Huberman and Paul M. Sweezy, *Paul Baran: A Collective Portrait* (New York: Monthly Review Press, 1965), 107-08.

¹⁴ Andre Gunder Frank, *Capitalism and Underdevelopment in Latin America* (New York: Monthly Review Press, 1967); Samir Amin, *Accumulation on a World Scale* (New York: Monthly Review Press, 1974); Eduardo Galeano, *Open Veins of Latin America* (New York: Monthly Review Press, 1973).

¹⁵ Fernando Henrique Cardoso, "The Consumption of Dependency Theory in the United States," *Latin American Research Review* 12, no. 3 (1977): 19 -20.

به‌طور همزمان بسیاری انقلابات شکست خوردند و از این‌رو به نظر می‌رسید که رهایی از چنبره نظام که توسط تحلیل‌گران رادیکال ثنوری وابستگی پیشنهاد می‌شد در این زمان عملاً غیرممکن است. ایدئولوژی نئولیبرال سیطره کامل پیدا کرد و دیدگاه‌های رادیکال را از میدان بدر کرد.

شکاف جدید امپریالیستی

با این وجود، به‌رغم رویگردانی ایدئولوژیک از نگرش وابستگی، نقد عمومی نظام جهانی امپریالیستی از جهت استثمار سیستماتیک و پیگیر کشورهای پائینی سلسله‌مراتب جهانی که توسط پل باران و دیگران مطرح شد توسط خود فرایند تاریخی محک صحت خورد. اگر در دوران شکوفایی سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم به مدتی کوتاه همه‌ی کشورهای رو به رشد رفتند، آشکار است که این مسئله از سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد دیگر صادق نبود. در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰، با آغاز بحران در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و افزایش شدید نرخ بهره در ایالات‌متحده، بحران وام‌ها در کشورهای جهان سوم با شدت هرچه‌تمام‌تر ظاهر شد و اثرات فاجعه‌باری برای کشورهای مقروض جنوب به وجود آورد. سال‌های دهه ۱۹۸۰ برای امریکای لاتین از جهت توسعه، «سال‌های از دست‌رفته» بود. کشورهای آفریقائی سقوط کردند و نتوانستند کمر راست کنند.

توسعه سریع در بخش‌هایی از آسیای شرقی به‌ویژه هفت‌کشور و دولت‌شهر (چین، تایوان، کره جنوبی، هنگ‌کنگ، سنگاپور، مالزی و تایلند) ادامه یافت و این کشورها در مجموع میان‌سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۹۹ رشدی معادل ۵ درصد داشتند. در حالی که اقتصاد جهانی رو به سکون داشت رشد اقتصادی این کشورها رو به سرعت داشت. همه‌ی این مناطق با رشد سریع توانسته بودند مازاد اقتصادی بالقوه خود را به حرکت درآورند و دست به سرمایه‌گذاری‌های وسیع زنند. اما این‌ها کشورهای بی‌بودند که اغلب به‌طور چشمگیری از توسعه سرمایه‌داری نوع بازار روی گردانده و الگوهای توسعه نوع دولتی برقرار کرده بودند. اقتصاد چین نتیجه یک انقلاب بود، در مورد کره جنوبی و تایوان تا حد زیادی به دلیل موقعیت ویژه آن‌ها به‌عنوان کشورهای صف مقدم ژئوپلیتیک برای بازدارندگی چین و نقش حیاتی آن‌ها برای سیطره امپریالیستی ایالات‌متحده بر کشورهای ساحلی اقیانوس آرام بود.

تایوان و کره جنوبی هر دو کشورهایی بودند که حین جنگ سرد از بدنه کشور اصلی‌شان جدا شده بودند (اولی از چین و دومی از کره شمالی) و از این‌رو نقش جغرافیائی - سیاسی منحصربه‌فردی پیدا کردند. سفارشات جنگی امریکا حین جنگ ویتنام به هردوی این کشورها تحریک زیادی به اقتصاد آن‌ها داد. کره جنوبی الگوی اقتصادی شبیه ژاپن - که قبلاً آنرا مستعمره کرده بود - از طریق رابطه نزدیک دولت و مجتمع‌های انحصاری اتخاذ کرد. هنگ‌کنگ و سنگاپور هر دو، دولت‌شهرهایی با موقعیت استراتژیک بودند و از آن‌ها به‌عنوان انبارهای ترانزیت کالاهای تجاری استفاده می‌شد.

بدین ترتیب در آسیا قطب جدید رشد اقتصادی ظاهر شد که خود را از شرایط کشورهای محیطی در اقتصاد جهانی - گرچه نه به‌طور کامل - رها ساخت. حریف اقتصادی جدیدتر، کشور هند است که برای اولین بار در سال‌های دهه ۱۹۹۰ به رشد سالانه بیش از ۳ درصد دست‌یافت اما هنوز دست‌به‌گریبان شرایط مزمن توسعه‌نیافتگی است.^{۱۶}

با باز شدن فزاینده اقتصادهای آسیای شرقی به روی سیستم مالی امپریالیستی متمرکز در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ اینان نیز دریافتند که می‌توانند به همان بلای وابستگی مالی گرفتار آیند - چنانکه شاهد بحران مالی ۱۹۹۷-۹۸ بودیم و دیدیم چه ضربات سختی به مالزی و به‌ویژه به کشور تایلند وارد شد.^{۱۷}

حقیقت تلخ این است که ۵۰ سال پس از انتشار کتاب دوران‌ساز «اقتصاد سیاسی رشد»، شکاف فراگیر میان بخش مرکزی و محیطی در اقتصاد جهانی نه‌تنها کمتر نشده بلکه وسیع‌تر گردیده است. همان‌گونه که برانکو میلانویچ اقتصاددان بانک جهانی توضیح می‌دهد: «سلسله‌مراتب مناطق جهانی تقریباً در همان سطح زمان آدم اسمیت باقی‌مانده است. اما تفاوت درآمد میان آن‌ها بسیار شدیدتر شده است.»

¹⁶ Angus Maddison, *The World Economy: A Millennial Perspective* (Paris: Development Centre, OECD, 2001), 142-49.

¹⁷ See B. N. Ghosh, "Globalization, Capital Inflows, and Financial Crises," in Ghosh and Halil M. Guven, eds., *Globalization and the Third World: A Study of Negative Consequences* (New York: Palgrave Macmillan, 2006), 182-99.

از منظر دو قرن گذشته که نگاه می‌کنیم، کشورهای ثروتمند سرمایه‌داری «توانستند از همه جلو بیفتند و فقط در مواردی استثنائی کشورهای غیر غربی توانستند به آن‌ها برسند.» در سال ۱۸۲۰ شکاف میان ثروتمندترین و فقیرترین کشورها از جهت تولید سرانه داخلی، حداکثر ۳ به ۱ (طبق تخمین پال پیروچ ۲ به ۱) بود. به سال ۱۹۹۲ که می‌رسیم این شکاف به ۷۲ به ۱ می‌رسد.

بقول میلانویچ مهم‌ترین واقعبیت جهانی در ربع قرن گذشته تحکیم مجدد «موقعیت غرب به‌عنوان باشگاه ثروتمندان» بوده است. درحالی‌که در همین فاصله «امید کشورهای غیر غربی در رسیدن به غرب عملاً بر باد رفته است». تنها کشورهایی که توانستند میان سال‌های ۱۹۶۰ تا پایان قرن، بر پایه معیار درآمد سرانه، از حالت عقب‌ماندگی بیرون آمده به موقعیت کشورهای ثروتمند یا تقریباً ثروتمند برسند، کره جنوبی و تایوان و دو دولت‌شهر هنگ‌کنگ و سنگاپور بوده‌اند. اگر در «دوران طلایی» سرمایه‌داری انحصاری شکاف در درآمد سرانه میان ثروتمندترین و فقیرترین مناطق جهان از ۱۵ به ۱ به ۱۳ به ۱ کاهش یافت، به پایان قرن که می‌رسیم این شکاف دوباره به ۱۹ به ۱ می‌رسد. دوران میان‌سال ۱۹۶۰ تاکنون شاهد «تصفیه» اغلب کشورهای غیر اروپای غربی، امریکای شمالی و ثروتمند آسیائی از مقام کشورهای بوده است که کوشش داشتند ثروتمند شوند، یعنی در این سال‌ها شاهد «جهانی با حرکت به سوی قهقرا» بوده‌ایم. این پدیده همراه با گسترش فزاینده «جهان چهارم» یعنی کشورهایی بوده است که تحت شرایط موجود هیچ امیدی به توسعه ندارند.^{۱۸}

تردید نمی‌توان داشت که وسیع‌تر شدن شکاف میان بخش مرکزی و محیطی محصول سازوکارهای کلی حاکم بر کل نظام جهانی امپریالیستی بوده است. سمیر امین در توضیح این مکانیسم‌ها از «پنج نوع انحصار» - که حتی در متن جهانی‌سازی محدود - در دست کشورهای مرکزی باقی‌مانده است نام می‌برد:

۱. انحصار تکنولوژیک
۲. انحصار کنترل بازارهای مالی جهان
۳. انحصار دسترسی به منابع طبیعی جهان
۴. انحصار دستگاه‌های ارتباط جمعی و ارتباطات راه دور
۵. انحصار سلاح‌های کشتار جمعی، نابودی جمعی و دیگر وسایل پیشرفته نابودگر

به این انحصارات باید قدرت کشورهای پیشرفته را که توسط اهرم‌هایی چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بر دیگران اعمال می‌شود اضافه کرد. علاوه بر آن جهانی‌سازی سرمایه‌داری امکان توسعه مستقل و ملی را کاهش داده و موجب وابستگی بیشتر کشورهای توسعه‌نیافته به بازار جهانی و از آن بیشتر به بازار مالی جهانی که زیر سیطره کشورهای ثروتمندان گردیده است.

اقتصاد اکثر کشورهای جهان سوم مانند زمان پل باران شدیداً وابسته به صدور کالاهای اولیه است. در امریکای لاتین مواد اولیه اکثر صادرات تقریباً همه کشورها را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب از هم‌گسیختگی اقتصاد کشورهای محیطی تا به امروز ادامه یافته است.^{۱۹}

قوانین حرکت سرمایه‌داری در درجه اول از بخش مرکزی این نظام سرچشمه می‌گیرد و اقمار، از آن تبعیت می‌کنند. در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ هم نرخ رشد کشورهای پیشرفته و هم اقتصاد جهانی در مجموع رو به سکون رفت و «عصر مس» جای «عصر طلایی» پیشین را گرفت.^{۲۰}

¹⁸ Branko Milanovic, *World's Apart: Measuring International and Global Inequality* (Princeton: Princeton University Press, 2005), 40-50, 61-81, 199; Maddison, *World Economy*, 125; Samir Amin, *The Empire of Chaos* (New York: Monthly Review Press, 1992), 92-93; Duncan Green, *Faces of Latin America* (New York: Monthly Review Press, 2006), 23. The term "third world" is still used to describe underdeveloped countries in general. In this sense "fourth world" is usually taken to mean the very poorest countries of the third world.

¹⁹ Samir Amin, *Capitalism in the Age of Globalization* (London: Zed, 1997), 3-5.

²⁰ The contrast between a high accumulation "golden age" and a low accumulation "leaden age" was introduced in Joan Robinson, *Essays in the Theory of Economic Growth* (New York: St. Martin's Press, 1962).

همان‌گونه که پل باران و پال سوئیزی در کتاب «سرمایه انحصاری» مطرح کرده‌اند، گرایش اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به‌سوی رکود است و فقط از طریق مخارج نظامی، تلاش در فروش کالاها و گسترش بخش مالی (همراه با شرایط تاریخی استثنائی مانند وجود نقدینگی عظیم مردم بعد از جنگ برای خرید کالاهای مصرفی و نیاز به بازسازی زیرساخت اقتصادی اروپا و ژاپن و موج دوم اتومبیلی کردن آمریکا) به‌طور موقت جلو آن گرفته شد. به اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ که می‌رسیم عوامل محرکه بالا فروکش می‌کنند و نرخ رشد سالانه‌ی سرانه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از ۳/۷ درصد در سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ یک‌بار به ۲ درصد در سال‌های ۱۹۷۳-۹۸ سقوط می‌کند. ظهور سکون مجدد اقتصادی که نشانه‌ی آن، نبود مفرهای لازم برای سرمایه‌گذاری‌های بزرگ و سودآور است، موجب پولی - مالی کردن اقتصاد (و نه سرمایه‌گذاری صنعتی) در کشورهای پیشرفته و جهان شد. به دلیل نبود موقعیت برای سرمایه‌گذاری در اقتصاد «واقعی»، سرمایه‌های پولی در جستجوی مفرهای سفته‌بازی و مالی افتادند.^{۲۱}

جایجایی مرکز ثقل سرمایه‌داری به‌سوی انباشت ثروت‌های مالی و سفته‌بازی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ پدیده محوری رشد جهانی‌سازی نو لیبرالی گردید و این، نیازمند تشدید باز هم بیشتر بهره‌کشی جهانی بود که به‌نوبه‌ی خود توسعه کشورهای جهان سوم را دچار مشکلات عظیمی ساخت. کشورهای توسعه‌نیافته را مجبور کردند اقتصاد خود را به‌سوی نابرابری بیشتر تجدید ساختار کنند. اما این کار موجب رشد بیشتری که وعده داده بودند نشد. به‌زودی آشکار شد که هدف رژیم نو لیبرال نه توسعه بیشتر کشورهای توسعه‌نیافته بلکه ایجاد «اقتصاد بازارهای نوظهور» بود که موجب انباشت هرچه بیشتر ثروت‌ها در مراکز مالی جهانی گردید. نتیجه این کار سرازیر شدن هر چه بیشتر مازاد اقتصادی از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند بوده است.

در نیویورک‌تایمز ۲۵ مارس ۲۰۰۷ می‌خوانیم: «بنا به گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۰۶ میزان خالص انتقال سرمایه از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند ۷۸۴ میلیارد دلار بوده است - در مقایسه با ۲۲۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲... حتی از فقیرترین کشورها مانند کشورهای آفریقائی پائین صحرای اکنون پول به کشورهای ثروتمند سرازیر می‌شود.»^{۲۲}

آغاز این دوره رکود با افول سلطه (هژمونی) ایالات‌متحده نیز همراه بود چراکه این کشور بخشی از برتری تولیدی قبلی خود را از دست‌داده بود و دیگر در موقعیتی نبود که بر تولید صنعتی جهان مسلط باشد. در واکنش به این چالش و سوءاستفاده از خلأ ژئوپلیتیک به وجود آمده در اثر فروپاشی شوروی، دولت آمریکا با دخالت تهاجمی هر چه بیشتر در کشورهای جهان سوم و کشورهایی که قبلاً در حوزه نفوذ شوروی بودند درصدد بازپایی و گسترش قدرت خود با وسایل نظامی بوده است.

گرچه آقایان مایکل هارت و آنتونیو نگری همین اواخر در سال ۲۰۰۰ در کتاب خود زیر عنوان «امپراتوری» از جنگ ویتنام به‌عنوان آخرین جنگ امپریالیستی نام‌برده‌اند ولی امروزه با مشاهده ماشین جنگی آمریکا در افغانستان و عراق و گسترش این ماشین جنگی در هر سه قاره کشورهای محیطی این ادعا آشکارا بر باد می‌رود. انگیزه کلیدی و استراتژی بزرگ تهاجم کنونی ایالات‌متحده دستیابی به کنترل منابع استراتژیک و حیاتی (به‌ویژه نفت) در عصر کمیابی فزاینده منابع است.^{۲۳}

داستان در مورد تو صدق نمی‌کند

ماحصل تمام این رویدادها طغیان مجدد در جهان سوم بوده است. تلاش ماشین جنگی امپریالیستی برای کنترل عراق، موجب مقاومت شدید از سوی نیروهای ملی و مذهبی در این کشور شده است. امریکای لاتین اکنون جایگاه کوشش‌های جدی برای تعیین راه‌های سوسیالیستی الترناتیو به‌ویژه در ونزوئلا و بولیوی و خیزش جدید در کوبا شده است. آفریقای جنوبی شاهد موج جدید مقاومت در برابر آنچه تبعیض اقتصادی - محیط زیستی (اگر نه نژادی) خوانده می‌شود شده است. انقلاب دهقانی در نپال باهدف دموکراتیزه کردن نظام و کنترل مردمی، امیدهای نوینی به کشوری عرضه می‌کند که در شرایط سلطه اقتصادی - سیاسی و سیطره نظامی نیمه فئودال - امپریالیستی گرفتار آمده است. جنبش عدالت جهانی (ضد جهانی‌سازی) در سطح جهانی در حال گسترش است. رژیم سرمایه‌داری نئولیبرال در هم‌جا زیر حمله توده‌های مردم است.

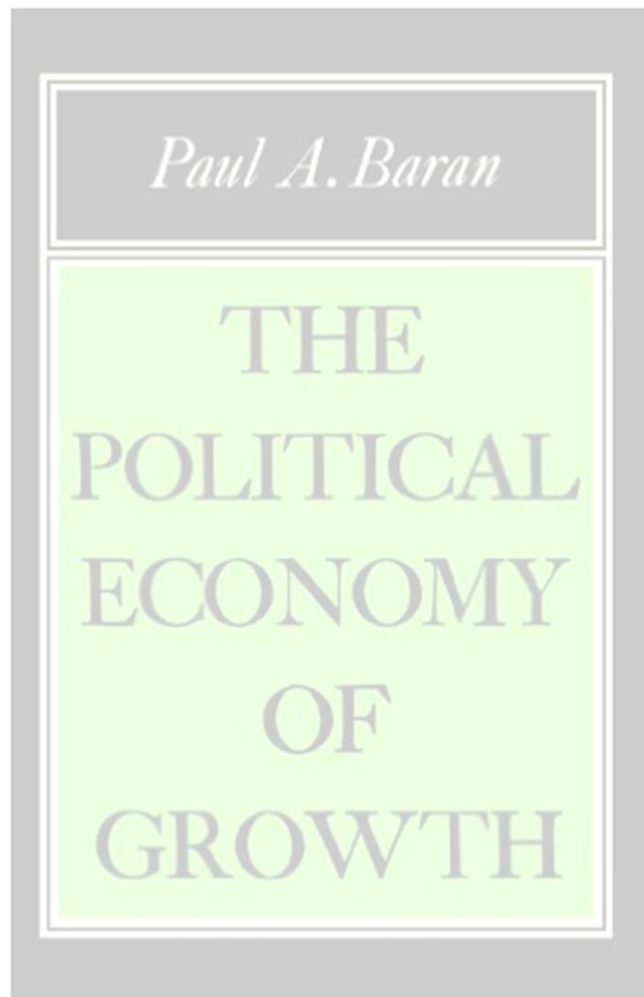
²¹ Maddison, *World Economy*, 129; Paul A. Baran and Paul M. Sweezy, *Monopoly Capital* (New York: Monthly Review Press, 1966); John Bellamy Foster, "Monopoly-Finance Capital," *Monthly Review* 58, no. 7 (December 2006): 1-14.

²² Tina Rosenberg, "Reverse Foreign Aid," *New York Times Magazine* (March 25, 2007): 16-19.

²³ See John Bellamy Foster, *Naked Imperialism* (New York: Monthly Review Press, 2006), 31-38.

پل باران تاکید دارد که جواب به امپریالیسم و فراتر از آن جواب به سرمایه‌داری را نمی‌توان صرفاً در دستیابی به مازاد بالقوه و بسیج آن جستجو کرد. در واقع موضوع آن‌قدرها مربوط به بهره‌گیری از تفاوت میان مصرف اساسی و بازده بالقوه برای رسیدن به کشورهای پیشرفته نیست. بلکه هدف بنیادی پایان دادن به تولید، صرفاً به خاطر تولید (یا مازاد، محض خاطر مازاد) و سازمان دادن جامعه در راستای مناسب‌ترین نوع مصرف و متناسب با نیازهای واقعی و اصیل انسان است: جامعه‌ای که در آن مازاد اقتصادی و مصرف آن به‌طور دموکراتیک برنامه‌ریزی شود. پیام اصلی پل باران که در نظریه مازاد با برنامه او گنجانده شده است عبارت است از:

امکان برقراری جامعه‌ای خردگرا، عدالت‌خواه و دوام‌پذیر که هدف آن تأمین نیازهای اصیل و واقعی انسان به بهترین وجه باشد. در هر تلاشی از این نوع اشتباهاتی روی خواهد داد. «اما نکته تعیین‌کننده در اینجاست که در این صورت از این‌پس نابخردی، دیگر سرشتی جامعه نخواهد بود. - آن‌چنان‌که در سرمایه‌داری است». پل باران مانند مارکس در پایان نقد کلی‌اش از سرمایه‌داری بر این نکته تأکید دارد که: داستان در مورد تو صدق نمی‌کند. قلمرو آزادی فعالیت - امکان از سر گرفتن مبارزه برای آزادی انسان - همیشه وجود داشته است.^{۲۴}



²⁴ Baran, *Political Economy of Growth*, 299; compare Milanovic, *Worlds Apart*,